

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



۲
ایلیا و حیفا

سگه‌های ویرانگر



سرشناسه: عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵ -
عنوان و نام پدیدآور: سکه‌های ویرانگر / نویسنده محسن عباسی ولدی؛ ویراستار مریم راهی.
مشخصات نشر: قم: آیین فطرت، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۲۵۶ص.؛ مصور؛ ۱۴/۵ × ۱۰/۵ س.م.
فروست: ایلیا و حیفا: ۲.
شابک: ۹۷۸ ۰۶۰۰ ۸۰۳۱ ۴۴۰۴
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۴
۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰۰ -- ۲۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰۰
رده بندی کنگره: ۰۰۰۰۰۰۰۴
رده بندی دیویی: ۱۶۰/۶۰
شماره کتابشناسی ملی: ۰۰۰۰۰۰۰۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

سکه‌های ویرانگر

نویسنده: محسن عباسی ولدی
ناشر: آیین فطرت
گرافیست، تصویرگر و طراح جلد:
سعید صفارنژاد
ویراستار ادبی: مریم راهی
www.ketabefetrat.com



هماهنگی‌بخش: ۰۹۱۰۵۸۵۶۳۱۱
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران
نوبت چاپ: اول / بهار ۱۴۰۱
شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه
قیمت: ۶۵۰۰۰ تومان
با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی
یا ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی،
کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.
■ www.ketabefetrat.com ■
سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰

کلیه حقوق محفوظ است.





قدر و قیمت هیچ کتابی به پای قرآن نمی‌رسد.

ما به شما به اندازه قدر و قیمت قرآن بدهکاریم.

بدون قرآن، دنیای ما سیاه بود.

ما به اندازه نوری که از قرآن به دنیایمان تابیده، مدیون شما هستیم.

به اندازه قدر و قیمت قرآن، عزتتان زیاده!

به اندازه روشنایی قرآن، دنیایتان نورانی!

و به اندازه زیبایی‌های قرآن، دنیا و آخرتتان زیبا باد!

تقدیم به همه‌انهایی که قرآن را به ما آموختند





خطر در کمینِ ایلیا





خاخام موشل شب و روزش سیاه شده بود و هرچه تلاش می‌کرد مردم آبادی ایلیا را به خاک سیاه بنشانند و بدبخت کند، نمی‌شد که نمی‌شد.

بارها و بارها در زیرزمینِ باغی که جلسه‌های پنهانی‌اش را برگزار می‌کرد، با بزرگان آبادی حرف زد و نقشه کشید، اما هیچ‌کدام از نقشه‌هایش عملی نشد. بزرگان آبادی حیفیای هم نقشه‌های زیادی را به خاخام پیشنهاد کردند، اما یا به دل خاخام موشل نمی‌نشست یا اینکه خاخام نقشه را قبول می‌کرد، ولی در اجرای آن موفق نمی‌شدند. در بسیاری از جلسه‌ها خاخام موشل با عصبانیت جلسه را ترک می‌کرد و برای بزرگان آبادی خط‌ونشان می‌کشید که اگر تا جلسه بعد نقشه خوبی نیاورید، حساب‌تان را می‌رسم.

بعد از چند جلسه بی‌نتیجه، باز هم جلسه‌ای برگزار شد و در دل شب، بزرگان آبادی به محل جلسه رفتند و دور هم جمع شدند. مثل همیشه همه ایستاده بودند. خاخام موشل روی صندلی‌اش نشسته و ساسون هم کنار او ایستاده بود. کنار صندلی ساسون میزی قرار داشت که روی آن ظرفی پر از میوه‌های رنگارنگ بود. از ابتدای جلسه خاخام سیب قرمز درشتی در دستش گرفته بود و نمی‌خورد.



در نور شمع‌دانی، فقط صورت مردان حیفاایی دیده می‌شد. همه نگران بودند و خاخام موشل عصبانی.

اول جلسه خاخام گفت: «من حسابی از دست شما خسته شدم. نمی‌تونم ببینم مردم آبادی ایلیا این طوری خوش و خرم کنار هم زندگی کنن. ما باید کاری کنیم زندگی ایلیایی‌ها جوری به هم بریزه که حتی یه روز هم، آب خوش از گلوшон پایین نره.» ساسون مرد مورد اعتماد خاخام گفت: «جناب خاخام! بله، حق با شماست. باید همین کار رو بکنیم.»

خاخام صدایش را بالا برد و گفت: «ساسون! بس کن. نمی‌خواد حرف بزنی. بله بله گفتن‌های شماها به چه دردی می‌خوره؟ چند جلسه‌ست داریم با همدیگه صحبت می‌کنیم اما حتی یه نقشه درست و حسابی نیاوردید؟»

ساسون دستش را روی شکم بزرگش گذاشت و با چشم‌های سبزش به خاخام موشل خیره شد و با لبخند شیطنت‌آمیزی گفت: «اما جناب خاخام! من این دفعه یه نقشه حسابی آوردم. می‌دونم که همه می‌پسندن.»

خاخام آرام شد. معلوم بود وسوسه شده است. کمی صدایش را پایین آورد و گفت: «بگو ببینم چه نقشه‌ای؟»

ساسون نگاهش را در جمعیت چرخاند و نقشه‌اش را این‌طور توضیح داد: «شنیدم بعضی از مردم ایلیا امسال تتونستن پول خوبی از کشاورزی شون دربیارن. برا همین هم نیازمند شدن. ما می‌تونیم...»





هر چقدر ساسون از نقشه‌اش بیشتر می‌گفت، خاخام موشل خوشحال‌تر می‌شد. حرف‌های ساسون که تمام شد، خاخام موشل خندهٔ بلندی کرد و گفت: «آفرین ساسون، آفرین! چرا این به ذهن من نرسیده بود؟ چه نقشهٔ خوبی!»

خاخام موشل با خوشحالی دهانش را باز کرد و یک گاز محکم و بزرگ به سیب قرمزی که در دستش بود، زد. کمی که سیب را جوید، با همان دهان پرادامه داد:

- شانس ما برای اجرای نقشه‌هامون جوون‌هایی هستن که حرف آقا سید محمد رو گوش نمی‌کنن و هنوز هم با جوون‌های حیفیایی دوستن. حواستون باشه، ما به هر قیمتی شده باید این دوستی رو حفظ کنیم.



جلسه ادامه پیدا کرد و خاخام موشل به همراه بزرگان حیفا دربارۀ اینکه نقشهٔ ساسون را چگونه اجرا کنند، حرف زدند و تصمیم گرفتند نقشه در چند مرحله اجرا شود. خاخام موشل اجازه داد ظرف میوه را بچرخانند تا بزرگان حیفا هم گلویی تازه کنند. اگر او از نتیجهٔ جلسه‌ای راضی نمی‌شد، به هیچ‌کس اجازهٔ خوردن نمی‌داد. ساسون همان شب به سراغ بعضی از جوان‌ها رفت و آن‌ها را در جریان نقشه قرار داد.

